



○ نظریه‌های قشربندی اجتماعی و ساختار تاریخی آن در  
ایران  
○ ابراهیم انصاری  
○ دانشگاه اصفهان  
○ ۱۳۷۸، ۲۰۰۰ نسخه

○ ابراهیم صالح آبادی  
○ دانشجوی کارشناسی ارشد - تربیت مدرس

از نظر مارکس ساخت  
طبقه دو قطبی است و  
براساس نبرد طبقاتی جامعه  
به دو طبقه بهره‌کش و  
بهره‌ده تقسیم خواهد شد.  
(ص ۴۱)

برخلاف مارکس، وبر  
طبقه را براساس مالکیت  
اقتصادی، وضعیت ظاهری  
و حالت ذهنی تعریف

می‌کند. او وضعیت طبقاتی را در ارتباط با وضعیت بازار شرح  
می‌دهد و طبقه اجتماعی را یک مفهوم اجتماعی می‌شمارد.  
وبر برای تحلیل نابرابری اجتماعی، سه مفهوم کلیدی، منزلت،  
طبقه و حزب را وارد تحلیل قشربندی اجتماعی می‌کند.

پارتو وجود طبقات اجتماعی را ناشی از ناهماهنگی  
اجتماعی می‌داند. به نظر او جامعه بشری، جامعه‌ای همگن  
نیست و آدمیان از نظر جسمی، اخلاقی و فکری متفاوت  
هستند. (ص ۴۱). هالیواکس تصورات جمعی و قضاوت‌های  
ارزشی را بنیانی برای نابرابری قلمداد می‌کنند (ص ۴۲)  
پارسونز، نابرابری اجتماعی را مرتبط با نظام اجتماعی می‌داند  
و آن را یک امر ضروری و کارکردن برای جامعه قلمداد  
می‌کند. قشربندی اجتماعی پایه‌های ارزشیابی را فراهم  
می‌کند و با نظام ارزش عمومی و مشترک جامعه ارتباط  
دارد» (ص ۳۱)، دیویس و مور نیز براساس نظریه پارسونز،  
قشربندی را تحلیل می‌کنند.

دارنورف و ونسکی، دو اندیشمند تقریباً معاصر هستند  
که نظریه‌های آنان را در این کتاب مورد بررسی قرار گرفته  
است. دارنورف معتقد است که علت اصلی تضاد طبقاتی  
مبتنی بر اقتدار است نه دارایی. طبقه اجتماعی حاصل تراکم  
و انباشتنی گروه‌ها و شبه‌گروه‌های متعدد است. (ص ۴۲)  
دارنورف معتقد است که تضادهای طبقاتی در جوامع کنونی،  
نهاده‌شده‌اند. اما ونسکی معتقد است که نابرابری چندبندی  
است و این امر وی را به وبر نزدیک می‌کند. مفهوم طبقه از  
نظر او قابل اطلاق به طبقات دینی، تحصیلی، قومی و...  
می‌شود و لذا نوعی عمومیت را به مفهوم طبقه داده است.

## مطالعه‌ای در

# قشربندی اجتماعی ایران

قانونی تعریف شده است (۲) دارای کارکرد معین است  
(۳) جزء گروه‌های سیاسی است. (ص ۳)  
۴- کاست: نظام مبتنی بر سلسله مراتب است که  
عضویت در آن ارثی و دائمی بوده و برپایه روابط خویشاوندی  
درون گروهی است. (ص ۳)

۵- طبقه اجتماعی: یکی از مفاهیم پیچیده در نظریه‌های  
قشربندی اجتماعی است و مهمترین و مشخص‌ترین تحلیل  
طبقاتی مربوط به کارل مارکس و ماکس وبر است.

مؤلف در فصل دوم از بخش اول، عمده‌ترین نظریات  
قشربندی را مطرح کرده است وی این بررسی را از افلاطون  
و ارسطو شروع کرده و تا ونسکی ادامه می‌دهد.

نابرابری از نظر فیلسوفان یونانی، یک امر طبیعی است  
چرا که افراد از لحاظ استعداد برابر نیستند. (ص ۱۰)

منتسکیو نابرابری را به ذات جامعه مربوط می‌کند  
و معتقد است که نابرابری‌های اجتماعی همیشه وجود  
داشته و حکومت همواره در دست صاحبان امتیاز بوده  
است و بیشترین نابرابری‌ها در حکومت‌های استبدادی  
وجود داشته است. (ص ۴۰)

از نظر روسو، بزرگترین مفاسد جامعه، نابرابری است.  
(ص ۱۸) و نابرابری ناشی از استعداد طبیعی، سن، جنس و  
یا ناشی از قرارداد اجتماعی است.

مؤلف، سپس به نظریات جامعه‌شناختی می‌پردازد و  
نظریات مارکس، وبر، پارتو، هالیواکس، پارسونز، دیویس و  
مور، دارنورف و ونسکی را مورد بررسی قرار می‌دهد.

نابرابری اجتماعی و  
تداوم آن در جوامع بشری  
یکی از پدیده‌های عام و  
قدیمی است که ذهن  
متفکران را به خود مشغول  
نموده و به صورت مختلف در  
دوره‌های گوناگون ظاهر  
شده است. نظام طبقاتی،  
کاستی، فئودالی و... هر یک  
دارای قشربندی خاص خود

هستند. مسائلی از قبیل ضرورت و اجتناب‌ناپذیری نابرابری  
و کارکردهای نابرابری، توجه متفکران را به خود جلب نموده  
و هر یک در پاسخ به آن، دیدگاه ویژه‌ای را اتخاذ کرده‌اند.  
برخی بنیان قشربندی اجتماعی و نابرابری را در تفاوت‌های  
فردی دانسته‌اند و برخی بر بنیان‌های اجتماعی نابرابری  
تاکید دارند. عده‌ای بر پایه دین و عده‌ای بر پایه دارایی یا  
قدرت، قشربندی را توضیح داده‌اند.

کتاب «نظریه‌های قشربندی اجتماعی و ساختار تاریخی  
آن در ایران» قشربندی و نابرابری اجتماعی را موضوع مطالعه  
خود قرار داده است، مؤلف در ابتدا پیشگفتاری از  
غلامعباس توسلی آورده و پس از یک مقدمه مباحث خود را  
در دو بخش، مرتب کرده است. بخش اول کتاب به مفاهیم  
و نظریه‌های قشربندی پرداخته و در بخش دوم ساختار  
طبقاتی در ایران را مطرح نموده است.

در فصل اول از بخش نخست چند مفهوم تعریف  
می‌شود:

۱- قشر: مفهوم قشر و قشربندی از علم زمین‌شناسی  
گرفته شده است. قشربندی اجتماعی عبارت است از نابرابری  
در توزیع حقوق، امتیازات، تکالیف، مسؤولیت‌ها، مراتب،  
محرومیت‌ها، قدرت اجتماعی و نفوذ میان اعضای یک  
جامعه (صفحه ۲)

۲- پایگاه اجتماعی: ارزشی است که یک گروه برای  
یک فعالیت (نقش) اجتماعی قابل است. (همان صفحه)  
۳- مراتب اجتماعی: شکل خاص قشربندی قبل از  
دوران سرمایه‌داری و سه‌ویژگی مهم دارد: ۱) به صورت

کتاب ماه علوم اجتماعی

۴۸

مرداد - شهریور ۷۹

## نویسنده طبقه را یک مفهوم تحلیلی و انعطاف‌پذیر معرفی می‌کند که هم برای ساخت اجتماعی سنتی به کار می‌رود و هم ساخت اجتماعی معاصر را دربر می‌گیرد و هیچ تمایزی میان مفهوم طبقه در این دو ساخت نمی‌بیند

### مؤلف در طول مطالعه خود، دو مفهوم طبقه و قشر را به صورت واضح از یکدیگر تفکیک نکرده و مفهوم طبقه را در برخی موارد در معنایی نزدیک به مفهوم قشر به کار برده است

خرده‌مالکان و طبقه متوسط جدید را شامل کارمندان و متخصصانی می‌داند که تحصیلکرده خارج و یا داخل هستند (ص ۱۵۳) در این بخش مفهوم طبقه، به طور کلی و عام به کار رفته است و مؤلف توضیح نمی‌دهد که چرا روحانیون یک طبقه هستند.

تحرك اجتماعی، موضوع فصل آخر کتاب است. مؤلف تلاش می‌کند که تحرك اجتماعی را در جامعه آماری خویش نشان دهد. وی سه معیار شغل، سواد و درآمد را مبنای تحرك اجتماعی قرار می‌دهد و به طور کلی حرکت از یک پایگاه اجتماعی به پایگاه اجتماعی بالاتر را تحرك اجتماعی قلمداد می‌کند. (ص ۱۹۰)

#### بررسی و نقد

این کتاب از مباحث نظری علوم اجتماعی و نظریه‌های قشربندی اجتماعی سود می‌جوید و در بخش گزاره‌های شخصیه مربوط به ساختار طبقاتی ایران از تحقیقات و کتابهایی استفاده می‌کند که اعتبار آن را باید در جای دیگری جستجو کرد. مؤلف شصت صفحه نخست کتاب را به بازخوانی آرای جامعه‌شناسان و فیلسوفان کلاسیک پرداخته است و تنها به آرای دارنورف و لنسکی، از جامعه‌شناسان معاصر پرداخته است. نظریه‌های مطرح شده در این کتاب، مربوط به قبل از دهه ۷۰ بوده و سالهای بعد از این دهه را دربر نمی‌گیرد. عدم توجه مؤلف به نظریه‌های جامعه‌شناسان معاصر از قبیل آلن رایت پازکین، گیننز، اودی، بولانزاس و پارک که از عمده‌ترین نظریه‌پردازان قشربندی هستند، موجب می‌شود که نتوان کتاب حاضر را یک اثر جدید و به‌هنگام محسوب نمود.

علاوه بر موارد فوق، این اثر، کاستی‌های دیگری به شرح زیر دارد:

۱- مؤلف در صفحات اولیه اشاره می‌کند که قشربندی یا نابرابری اجتماعی چهار جنبه دارد: تفاوت‌گذاری، رتبه‌بندی، ارزیابی و پاداش‌دهی. (صفحه الف) وی در تعریف هر یک از این جنبه‌ها به خصلت‌های فرد توجه می‌کند. همچنان که می‌گوید: «تفاوت‌گذاری اشاره به این واقعیت دارد که حتی دو فرد انسانی را نمی‌توان یافت که از هر جهت یکسان باشند.» (صفحه الف) بنابراین مشخص می‌شود که این جنبه‌های چهارگانه معطوف به فرد است نه پایگاه اجتماعی. این در

تنبه به هم» مبهم است و نمی‌تواند تفاوت آن را با گروه به خوبی نشان دهد و لذا نظریه وی را فاقد انسجام می‌داند. (صفحه ۵۸)

سه فصل بخش دوم به بررسی ساخت طبقاتی ایران در دوره‌های قبل از اسلام (اوستا، ماد، هخامنشیان و ساسانیان) بعد از اسلام (از اسلام تا صفویه، از صفویه تا قاجاریه و قاجاریه) و عصر پهلوی مربوط می‌شود. در این فصول، نویسنده طبقه را در معنای عام آن به کار می‌برد و در فصل چهارم و پنجم به طبقه متوسط قدیم و جدید در عصر پهلوی می‌پردازد. مؤلف در این دو فصل به کار تجربی (که نمونه آماری آن متعلق به اصفهان است) پرداخته و از تکنیک‌های آماری مختلف از قبیل توکی (HSD)، واریانس، رگرسیون، ضریب کنتال، گاما و... استفاده کرده است.

مؤلف طبقات در اوستا را به قرار زیر برمی‌شمارد:

۱- روحانیون (اسراوان) ۲- جنگجویان، بیکارگران، ارتش‌آزان ۳- گله‌داران و ۴- صنعتگران (ص ۶۴) وی ساختار طبقاتی جامعه ماد را مشتمل بر چهار طبقه می‌داند که کم‌وبیش همان طبقات موجود در اوستاست:

روحانیون (آتراوان)، جنگجویان (ارتشاران)، گله‌داران (اواستریو فشیویانت) و صنعتگران (هویی تی) (ص ۶۶)

ساختار طبقاتی عصر هخامنشی نیز مانند مادها و اوستاست. نویسنده سپس ساختار طبقاتی در دوره بعد از اسلام را در پنج یا شش طبقه قرار می‌دهد که در دوره سلجوقی به این شرح است: الف - آزادگان و بندگان، ب -

روحانیون، ج - روستائیان، د - خرده‌مالکان، ه - بزرگان و صنعتگران (ص ۹۶) قشربندی عصر صفویه نیز شامل این طبقات است: الف - بزرگان نظامی، اهل شمشیر و اهل قلم،

ب - روحانیون بزرگ شیعه، ج - دیوانسالاران، د - فئودالهای بزرگ ه - بازاریان و تجار، و - روستائیان (ص ۹۷) همانگونه

که مشاهده می‌شود طبقه مفهوم جامعه‌شناختی خویش را از دست می‌دهد. در ادامه بحث، مؤلف ساختار اقتصادی - اجتماعی عصر پهلوی را مشخص می‌کند و نشان می‌دهد

که چگونه نظام سرمایه‌داری وارد ایران گردید و منجر به ایجاد طبقه متوسط جدید شد. وی طبقه متوسط قدیم را شامل صنعتگران، بازاریان، پیشه‌وران، کسبه، روحانیون و

مؤلف در فصل سوم بخش اول به نظریه‌های مربوط به طبقه متوسط پرداخته و نظریه‌های ریانت‌میژ، دیوید لاک وود و وازن را مطرح می‌کند و سپس با استفاده از نظریه‌های هالپرن، زونیس و بیل، نابرابری و قشربندی به‌ویژه طبقه متوسط جدید در خاورمیانه و ایران را مورد تحلیل قرار می‌دهد.

طبقه از نظر وی مجموعه‌ای از افراد نسبتاً وسیع و پایداری‌اند که دارای شیوه‌های یکسان کار، «خدمت» و «منزلت» بوده و بر این پایه از اقتتاری برخوردارند که می‌توانند روابطی را در میان جمع مشابه دیگر حفظ کنند یا تغییر و یا انتقال دهند. (صفحه ۶۰) وی طبقه را به گونه‌ای ربطی تعریف می‌کند و در بخش نظریه‌های طبقه متوسط از طبقه متوسط جدید چنین تعریفی دارد:

«گروه وسیع و نسبتاً پایداری از افراد که از لحاظ حرفه و تخصص، تحصیلات، درآمد و شیوه زندگی، موقعیتی کم و بیش یکسان دارند.» (صفحه ۶۰) او طبقه متوسط را به شیوه «تربیتی» تعریف می‌کند.

در مورد ساختار طبقاتی ایران، مؤلف نظریه‌های هالپرن، بیل و زونیس را مطرح کرده است. هالپرن درباره طبقه متوسط جدید در خاورمیانه و شمال آفریقا معتقد است که این طبقه به دلایلی چند قادر به ایفای نقش خود به عنوان یک نیروی مستقل است:

۱) این گروه نسبت به طبقات دیگر از تعصبات و باورهای سنتی آزاد است. ۲) قادر به ایجاد وحدت بین طبقات است ۳) از نظر آماری، یکی از بزرگترین گروه‌ها در بخش مدرن جامعه است. ۴) راسخ‌تر، خودآگاه‌تر و تعلیم دیده‌تر از طبقات دیگر است. ۵) عملکرد مؤثرتری دارد. ۶) ارتش عمده‌ترین وسیله قبضه این طبقه است ۷) متجانس و متشکل نیست. ۸) کانون اصلی قدرت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی است. (ص ۵۴)

زونیس یکی دیگر از اندیشمندان است که درباره طبقه متوسط نظریاتی دارد. وی نظریه خود را بیشتر بر اساس توجه به نقش نخه‌های دوران پهلوی مطرح نموده و نخگان را براساس رابطه‌ای که با شاه داشتند، مورد تحلیل قرار می‌دهد. مؤلف سپس نظریه بیل را مطرح می‌کند و معتقد است که نظریه او به‌ویژه مفهوم «شبکه روابط متصل یا

حالی است که در جای دیگر «قشر اجتماعی» را مستقیماً به نوعی پایگاه وابسته می‌داند. (صفحه ۳) لذا در تعریف قشر مشخص نیست که آن را براساس پایگاه اجتماعی تعریف می‌کند یا افراد. علاوه بر این مؤلف در صفحه ۲ کتاب دو تعریف از سوروکین و پارسونز درباره قشر ارائه می‌دهد که مشکل یاد شده را حل نمی‌کند.

۲. مؤلف در طول مطالعه خود دو مفهوم را به صورت واضح از یکدیگر تفکیک نکرده است، و آن مفهوم طبقه و قشر است. وی مفهوم طبقه را در برخی موارد به تعریف قشر نزدیک می‌کند. کتاب طبقه متوسط جدید را این گونه تعریف می‌کند: «گروه وسیع و نسبتاً پایداری از افراد که از لحاظ حرفه، تخصص، تحصیلات، درآمد (حقوق) و پایگاه اجتماعی موقعیتی کم و بیش یکسان دارند. (صفحه ۱۰)» این تعریف به تعریف قشر نزدیک می‌شود چرا که معطوف به مطالعات توزیعی در حیطه نابرابری است. در حالی که مفهوم طبقه مفهومی در زمینه مطالعات رابطه‌های است یعنی طبقه علاوه بر توزیع درآمد، تحصیلات و... بر رابطه بین طبقات نیز دلالت می‌کند. همچنان که اشاره شد در تعریف طبقه متوسط مؤلف به تعریف قشر نزدیک شده است. برخلاف تعریف یاد شده مؤلف طبقه را یک مفهوم رابطه‌های دانسته است. آنجا که می‌نویسد: طبقه اجتماعی گروه‌های نسبتاً وسیع و پایداری است که دارای شیوه‌های یکسان کار و خدمت بوده و اقتداری می‌یابند که می‌توانند روابطی را در میان جمع مشابه دیگر حفظ، تغییر و یا انتقال دهند (صفحه ۵۵) ولی در مطالعات تجربی طبقه متوسط جدید در ایران، از تعریف طبقه به قدری جدا می‌شود که مطالعه وی در قالب مطالعات توزیعی جای می‌گیرد.

۳. نویسنده طبقه را یک مفهوم تحلیلی، پویا و انعطاف‌پذیر معرفی می‌کند که هم برای ساخت اجتماعی سنتی به کار رفته است و هم ساخت اجتماعی معاصر را دربر می‌گیرد. (ص ۵۹) و به همین جهت هیچ تمایزی بین مفهوم طبقه در ساخت اجتماعی سنتی و معاصر نمی‌بیند و مفهوم طبقه را از یک سو هم برای گله‌داران و صنعتگران دوره مادها و روستائیان دوره صفویه و هم برای روحانیون دوره قاجاریه و پهلوی به کار می‌برد و از سوی دیگر آن را به مفهوم شبه‌کاستی نزدیک می‌کند. (صفحه ۲۵) سیال بودن این مفهوم منجر به سردرگمی خواننده می‌شود به گونه‌ای که سعی می‌کند برای جلوگیری از این سردرگمی مفهوم طبقه را به معنای عامیانه آن بپذیرد تا در فهمیدن کتاب دچار مشکل نشود. همچنان که مفهوم طبقه در فصل‌های اول، دوم و سوم بخش دوم (بخش تاریخی بحث) در معنی عامیانه بکار رفته است.

۴. مؤلف در صفحه ۸۲ می‌نویسد: «با توجه به اشارات مختصری که بیان شد، جامعه اسلامی در ابتدا نظام طبقاتی و شبه‌کاستی را شکست و تقوی و خدمت به خلق را میزان فضیلت و ارزش انسانی قرار داد. اما چون ساخت اجتماعی بر نظام فلاتی و فئودالها استوار بود؛ این وضع دوامی نیافت و سلطه اشراف زمین‌دار بر نظام اجتماعی برقرار گردید و سرانجام حکومت‌هایی در ایران تشکیل شد که با تغییرات اندکی دنباله حکومت‌های پیش از اسلام به شمار می‌رفتند.» (صفحه ۸۲) از طرفی مؤلف در صفحه ۸۴ به نقل از دو صاحب‌نظر (لمبتن و اشرف) کاربرد اصطلاح نظام فئودالی را برای نظام زمین‌داری ایران درست نمی‌داند و این نکته‌ای است که با مضمون جمله‌ای که از صفحه ۸۲ کتاب نقل شد منافات دارد.

۵. مفهوم طبقه متوسط جدید در تحقیق به طور دقیق

تعریف نشده است. اولاً، رابطه این طبقه با طبقات دیگر ذکر نمی‌شود. ثانیاً تعریف ارائه شده برای طبقه متوسط جدید در واقع، تعریف طبقه و یا اصولاً تعریف قشر است. وی طبقه متوسط جدید را این گونه تعریف می‌کند: «گروه وسیع و نسبتاً پایداری از افراد است که از لحاظ حرفه، تخصص، تحصیلات، درآمد و شیوه زندگی، موقعیتی کم‌و‌بیش یکسان دارند. (صفحه ۶۰) معلوم نیست طبقه متوسط چه کسانی را شامل می‌شود و چه کسانی را شامل نمی‌شود. فقط یکسان بودن افراد از لحاظ معیارهایی چون درآمد، تحصیل، شغل و حرفه مهم قلمداد می‌شود. براین مبنا افرادی که جزء طبقه متوسط نیستند ولی دارای درآمد، تحصیل و حرفه یکسان هستند جزء طبقه متوسط محسوب می‌شوند. این تعریف جامع و دربرگیرنده همه افراد است اما مانع از ورود افراد «غیر» نیست.

۶. نویسنده فرضیات، روش تحقیق و شیوه نمونه‌گیری تحقیق را در کتاب ذکر نکرده و اشارات مربوط به آن پراکنده و اندک است.

۷. در فصل تحرک اجتماعی، مؤلف دچار اشتباهات زیادی شده است. فرضیه وی در مورد تحرک اجتماعی این است: پدران طبقه متوسط جدید از اعضای طبقه متوسط قدیم (سنتی) و طبقات پایین هستند (صفحه ۱۹۰) و برای آزمون این فرضیه، میزان تحصیلات، شغل و درآمد پدر را به عنوان شاخص‌های طبقه متوسط قدیم و پایین معرفی کرده است. سپس توزیع فراوانی تحصیلات پدر (سرپرست خانواده) را با تحصیلات پسران مقایسه کرده است. این مقایسه درباره شغل و درآمد نیز انجام گرفته است.

و به این طریق، فرضیه خویش را تایید کرده است. سؤالی که پیش می‌آید این است که آیا اصولاً در جامعه در حال گذار، مقایسه میان پدران و پسران صحیح است؟ این مقایسه بر چه مبنایی صورت گرفته و چگونه امکان‌پذیر است؟

۸. در مباحث آماری، طبقه‌بندی مقوله‌ها مخدوش و بعضاً مغایر است. در صفحه ۱۹۶ تعداد پاسخگویانی را که بین ۳۰ تا ۵۰ هزار تومان درآمد دارند ۲۴۵ نفر ذکر می‌کند در حالی که در صفحه ۱۸۷ این تعداد را مربوط به درآمد ۲۰ تا ۵۰ هزار تومان می‌داند.

از طرفی بر مبنای آمار ذکر شده در صفحه ۱۹۶، تعداد ۱۱۹ نفر از پدران، حقوقی معادل ۳۰ تا ۵۰ هزار تومان داشته‌اند. اما در صفحه ۱۸۷، این تعداد را مربوط به پدرانی که بین ۲۲۰۰۰ تا ۴۰۰۰۰ تومان درآمد داشته‌اند، اعلام می‌کند. انتخاب نموده و لذا مقایسه کلاً اشتباه است.

در بعضی موارد طبقه‌بندی، صحیح نیست به عنوان مثال طبقه‌بندی درآمد به صورت ۱۰۰۰۰ - ۴۰۰۰ - ۲۰۰۰۰ - ۱۱۰۰۰ - ۴۰۰۰۰ - ۲۲۰۰۰ - ۶۰۰۰۰ - ۴۲۰۰۰ - ۶۵ هزار به بالا انجام شده است. اولاً ارقام ۲۱۰۰۰، ۲۱۰۰۰، ۶۵۰۰۰ - ۶۰۰۰۰ در این طبقه‌بندی جای نمی‌گیرند. ثانیاً طبقات با هم یکسان نیستند. مثلاً فاصله ۴ تا ۱۰ هزار با فاصله ۱۱ تا ۲۰ هزار یکسان نیست.

۹. مؤلف گاهی مقایسه‌های نامربوط انجام می‌دهد. برای مثال، وی افراد (پدران) دارای درآمد بین ۴۰۰۰۰ -

۲۲۰۰۰ را با پسران دارای درآمد بین ۵۰۰۰۰ - ۲۰۰۰۰ مقایسه می‌کند.

۱۰. گاهی گزاره‌هایی در کتاب به کار رفته که دلایل و مستندات آن مشخص نیست مثلاً در صفحه ۲۰۰، مؤلف اشاره می‌کند که طبقه متوسط جدید به دلیل ماهیتش نقش مهمی در توسعه اقتصادی و اجتماعی داشته است و در آینده می‌تواند مبنای توسعه اجتماعی بیشتر قرار گیرد. افراد طبقه متوسط معتقد به حاکمیت ملی، قانون و آزادی، دارای اعتقاد و علاقه به علم و زندگی، انعطاف‌پذیر، ساده‌اندیش و محافظه‌کار هستند و کمتر ریسک می‌کنند.

۱۱. اشتباهات جایی نسبتاً فراوانی در کتاب رخ داده است. ذکر رقم ۳۶۷ به جای ۳۷۶ در چند مورد، همیلتون به جای همیلتون در صفحه (۱) گشت‌آبادی به جای گنابادی در صفحه ۲۰۹، دارند رف به جای دارنورف در صفحه ۲۱۵ از این موارد است.

۱۲. در مورد ذکر منابع، خطاهای زیر به چشم می‌خورد: در صفحه «الف» منبع مورد استفاده ذکر نشده است.

در صفحه «ب» نقل قولی آورده شده که در داخل گیومه نیست و خواننده نمی‌داند که چه بخشی از آن نقل قول است.

در صفحه ۲۴ و ۲۵ منبع مورد استفاده از وبر را ذکر نکرده است.

در صفحه ۲۹، منبع ذکر شده (هالیواکس، ۱۳۶۹، ۲۰۴) در آخر کتاب ذکر نشده است.

در صفحه ۳۳، عبارتی را از سیمسون نقل کرده، ولی منبع را ذکر نکرده است

پسران	پدران	بی‌سواد	زیردبیم	دبیم	فوق‌دبیم	نیاسن	فوق‌نیاسن	دکتری	موزوی	بی‌جواب
۶۹	۷۹	۴	۱۶۹	۱۶	۷۸	۲۱۱	۳۷	۲۵	۲	۲
				۳۱	۱۰	۳	خالی	۱	۲	۲۵

در صفحه ۳۵، منبع مورد استفاده (دارنورف ۱۳۴۷، ۸۳) در آخر کتاب ذکر نشده است.

در صفحه ۳۹، منبع مورد استفاده (لاک وو، ۱۹۵۸، ۱۲) در آخر کتاب ذکر نشده است.

در صفحه ۵۹، عبارتی از کانوزیان را نقل کرده ولی منبع را در داخل کتاب نیاورده و فقط در آخر کتاب ذکر کرده است.

در صفحه ۶۵ منبع ذکر شده (کشاورز، ۱۳۵۴، ۷) در آخر کتاب ذکر نشده است.

در صفحه ۸۲ در مورد منبع مورد استفاده (نهج‌البلاغه، ۲۴۲) در آخر کتاب مشخص نیست که از ترجمه چه کسی نقل قول می‌کند.

در صفحه ۹۰، منبع مورد استفاده (سیوری، ۱۳۶۳، ۱۶۶) در آخر کتاب ذکر نشده است.

در صفحه ۱۰۲، منبع استفاده شده (خلیلی خو، ۱۳۲۳، ۱۰۵) در آخر کتاب ذکر نشده است.

در صفحه ۱۵۹، در منبع استفاده شده (آل احمد، ۱۳۲۲، ۱۹۸، ۲۱۳۰) مشخص نیست که ۲۱۳۰ به چه معنا است.

علاوه بر موارد فوق، ذکر منابع در آخر کتاب براساس حروف الفبا تنظیم شده ولی بعضی از ماخذ و منابع جایجا شده‌اند. در منابع انگلیسی، تعداد خطاها کمتر است. (بیش از ۱۰ مورد) ولی در مورد منابع استفاده نشده فارسی، تعداد خطاها بیشتر است. (بیش از ۳۰ مورد)